

یک آسمان اندوه

مجموعه شعر

عبدالقادر بلوچ

-
- یک آسمان اندوه
 - عبدالقادر بلوچ
 - 2011
 - چاپ اول
 - نشر و چاپ: پرینٹ دیپو www.printdepor.biz

1

یاد من

شخم می‌خورد از خاطره‌ای

حجم شب

حاصلخیزی اندوه

باریده‌ام

تا به سحر

خیال تو کی می‌گذرد؟

2

دارم دنبال کسی می‌گردم
که مرا بشناسد.

من
در خاطره‌ای
گم شده‌ام.

3

گریه می رقصد در چشمان ام

یک خیابان مانده تا انتها

اینجا دستِ من

آنجا دامنِ تو

4

لحظه‌ی سکنه‌ام

کابوس نی‌ایک می‌زند.

از خیالِ بوسه‌ای آویزانم.

5

ساحل، گسترده در خیالم

دریا، مرده در چشمانم

من در حسرت شنا

شانه به شانه‌ی موج درد می‌روم.

6

رنگین کمان در من خواب آشفته می بیند

در خاطره‌ات بیدارم

نبودنت

سنگ می‌چیند دور من

7

باران یاد

با باد خیال

می‌کوبد

بر پنجره‌ی دلتنگی.

اعتبار یک آه

مرده در گلویم.

8

مرهم خواب رفته

بر زانوی جدال‌های تلخ

دور و بزم حسرت.

9

لب‌هایم

دروغ را می‌خندند

دلم راستی را

گریه می‌کند.

10

آویزانم

از آخرین شاخه‌ی امید.

بوی طوفان می‌آید

11

زندگی تکرار مردنها نیست
حوصله‌ات را پیدا کن
ترانه‌های زیادی برایت خواهم خواند
من از نُک انگشتان تو خواهم چکید

12

داستانهای زیادی در من مرده‌اند
من
در داستان تو
نفس می‌کشم.

13

از خستگی
تشنه‌ام
برای یک لیوان مُردن.

14

در کوچه پسکوچه‌هایی گمشده‌ام که
نگاه تو آنجا

خورشید است.
من بد سر انجامی‌ام را گریه می‌کنم.

15

وقتی
از زندگی
بیدار شدم،
به تو خواهم گفت
خوابهایی را که
زندگی کرده‌ام!

16

خیابانهای زیادی در من به بن بست رسیده‌اند
ای نگاه تو جاده
وسوسه‌ها دیگر در من نمی‌پلکند
دستانت را به من بده.

17

در جانم زلزله‌ی بی‌قراری آمده
قلبم درد را می‌طپد
چرا اینقدر دیر فردا می‌شود!

18

لذت
تابلویی بود
که من از صورتِ زیبای تو خریدم
حالا معتاد
نازِ ناز
آن نازنینم.

صدای پای حادثه می‌آید
در آرامش کدام بودن
پنهان شوم؟

19

منهدم‌ام در دور

با زبان هیچ‌خدایی به لکننت نمی‌افتم

از حرف‌هایم اسکلتی مانده

خواست‌نام تشنه

من ترا می‌خواهم

20

درد

در دایره‌های بسته

فریاد می‌شود

مرحمات

افتاده

بیرون از دوایر

21

میهمان غروبم،
به یک آسمان اندوه.
پر کرده شفق را از می،
جای تو در بر من خالی.

22

دو سه گام مانده

من افتاده از پا

تو بیا

23

خود را

در سایه‌ام خط می‌زنم

تو باید

در من

پیدايت شود

24

تنها نیستم

خاکستر سیگارت

غنیمتی است

بی حضور تو

25

در بینهایت تو

غرق شدم

موجی را

به نامم کن.

26

آسمانم

پر دلتنگی

هر شب

زیر یک اندوه می‌خوابم

27

چشم‌های آرزوهایم

خیس شده‌اند

صدایت

مزه‌ی بی نیازی می‌دهد

28

امیدی

در من پرپر می‌زند

و همین فردا خواهد مرد

و تو

از این کوچه

گذر نخواهی کرد

29

روزهایم خط می‌خورند

شب است هر روز

بی تو

ای خورشید

30

دیوارهای زیادی

در من فرو می‌ریزد.

تو پشت کدام پرده‌ای؟

31

یک لحظه

اینجا بایست

می‌خواهم

خودم را

در تو نگاه کنم

32

چند کلمه

و نگاه تو

می‌شود یک شعر

33

باور می کنی نمرده ام؟

دیشب

خواب می دیدم

ترا می بوسم .

34

از مردن

و اهمه ندارم

می ترسم

دل تو بگیرد.

35

خیال تو

که پیدایش می شود

من و قلم و شعر

کنار می آییم

36

مسیح تویی

غم مرا

به صلیب کشیده!

37

با نگاهت

جارو می‌کنی

بغضی را که

شکسته در گلویم

38

پایم

به جایی نمی‌رود

دلم

مانده

پیش تو

39

غرق یک تنهایی ام

تنهایی

غرق من.

40

محو شده‌ام.

این حکایت تست

که در قامت من

قد می‌کشد!

41

خیال تو

به دهانم حرف می‌گذارد.

من هنوز

زبان باز نکرده‌ام

42

سفره‌ی هفت اندوه

در من پهن است

با این همه خاطره‌ی خشک

از کدام آتش بپریم؟

نوروز من باش

43

سرد است امروز

دیر است

آفتاب فردا.

44

نا امیدم.

ببین مرا.

نگاه تو،

طعم امید می‌دهد.

45

بوی زندگی می دهی

نزدیکتر بیا

دارم

زنده می شوم

46

تا به خودم می آیم

خیالم پریده

و در خواب تو

بوسه‌ای شده

بر گونه‌هایت.

47

از غمباران زندگی

به تو می‌گریزم

نگاهت باران

خنده‌ات جوانه‌ی امید.

47

جنگلی در من نفس می‌کشد

من مرده

پای بوته‌ای.

48

جشن تولدم را
دارند در گورستان می‌گیرند

من در آبادی مرده‌ام!

49

مرگ می‌خواهد
بزاید مرا
من هنوز
از تو دل نمی‌کنم

50

پاهایم را بریده‌اند.
به عشق خاطرهای
کفش‌هایم را
واکس می‌زنم

51

تنه‌ایم بگذار

خاکستر شدن

تماشا ندارد!

52

نصف زندگی ام،

خط خوردہ۔

نیم دیگر،

رقم۔

53

امروز بیا

فردا

شاید من

دیروز شده باشم

54

کویر،

آب خواب می بیند.

دل من،

نگاه تو را.

55

نفس‌ام را

به تابش ماه

گره زده‌ام .

شب اما ابری ست!

56

از سوراخ دل‌تنگی
نفس می‌کشم
به جز گریه
- که مرتب سر می‌زند -
از یاد همه رفته‌ام

57

هستی
بیکران است.
از ترس گم شدن
دستم را
به گاهی می‌دهم.

58

وقتی
نگاه تو
چون باران می بارد
من جوانه می زنم

59

امشب
که غم هجرش
کشت مرا
ملامت‌اش مکنید!
من
هر روز
به همین عشق
زنده می‌شوم!

60

کافی بود
ترا
از بهشت بیرون کنند.
من خودم
بیرون می‌آمدم.

61

های و هوایی بود مرا
در آن پایین‌ها
که زندگی بود
نامش

62

حوصله‌اش
چون من
سر رفته
هر شب تا صبح،
بازی می‌کند با من
مرگ.

63

شبها
در حساب و کتاب‌هایم
می‌میرم.
صبح جنازه‌ام را
تا سر کار تشییع می‌کنم.

مرده شور
زودتر از من
آنجاست.

64

چشمان ام را
در کویر نا امیدی
خواهم کاشت
اگر باشد
امید بارش نگاهات

65

دروغم کویری میزند فریاد
سبزم کن
با نگاهت

66

ای دور!
از اینجا تا ستاره،
دلتنگم

67

مثل یک شیب

عجله دارم

کجای تو

بمیرم؟

68

دستانت را تاخت می‌زنی؟

چند سالی

از عمرم باقی است.

69

تو کیستی؟

نگاه که می‌کنی

من خدا می‌شوم

70

سکوت پر رمز بعد از ظهر تابستان

سراب بیخود یک دور

سنگفرش یک حسرتِ مرده

من دلتنگِ نفس کشیدن

تو کجایی؟

71

حرفهایم جا مانده‌اند در گفتن

آزارم را

احاطه کرده

صد بغض نترکیده

72

پای بندِ برودتِ دلخورِ رابطه

دستها در تکانِ بودن

تو آزرده‌ی حسِ گناه

من در خنده‌هایت

می‌کشم نفس

73

در رگبار بلا

زخمی‌ام از ممنوع

گریخته از آسمان

تکیه داده‌ام

به تو

74

کلمہ ہا،
دلتنگ روز۔
زبان،
سوگوارِ عصر

75

عقل،
افتاده به جان خیال
دل فرار کرده با تو

76

حرفہایم را

یکی یکی سر می برم

دلم پر خون

نفس کشیدن تہ کوچہی اشک

